

که امروزه شاهد دو دیدگاه کاملاً متفاوت درباره دایرةالمعارف قرآن هستیم. از یک سو، برخی این دایرةالمعارف را نماینده پژوهش غربی درباره قرآن می‌دانند، گویی اگر ما یکبار این دایرةالمعارف را کامل و دقیق بررسی و نقد کنیم، می‌توانیم کل پژوهش‌های غربی در این باب را به چالش بکشیم و اشکالات و نقاط ضعف آن‌ها را شناسایی کنیم. از سوی دیگر، گروهی معتقدند که این کار آن قدرها هم جدی نیست و در مطالعات آکادمیک غربی کاری حاشیه‌ای محسوب می‌شود و بنابراین پرداختن به آن ارزش چندانی ندارد. البته ممکن است هر دو دیدگاه برآمده از فهمی نادقیق از مطالعات قرآنی در غرب و نقش دایرةالمعارف قرآن در این میان باشد. بنابراین، از آقایان می‌خواهم توضیح دهند که واقعاً میان مطالعات آکادمیک قرآن در غرب و محصولی با عنوان دایرةالمعارف قرآن که انتشارات بریل در ۶ جلد منتشر کرده، چه نسبتی وجود دارد؟ و چه انتظاری باید از چنین اثری داشت؟

**مازیار:** به این سؤال از دو منظر می‌توان پاسخ داد: یکی از منظر طراحان، ویراستاران و نویسندگان خود دایرةالمعارف قرآن، و دیگری از منظر مخاطبان آن. از منظر نخست، چنان‌که سرویراستار این دایرةالمعارف در مقدمه‌اش اشاره کرده، قرار بوده این مجموعه گزارشی باشد از صد و اندی سال مطالعات قرآنی غربی به شکلی کامل و منسجم. دو قید کامل و منسجم هم اهمیت زیادی دارند،

## نشستی با ویراستاران ترجمه فارسی دایرةالمعارف قرآن

با حضور دکتر مهرداد عباسی، دکتر امیر مازیار، دکتر مسعود صادقی، دکتر حسین خندق‌آبادی و دکتر سید علی آقایی

برای اینکه مقالات و کتاب‌های متعددی داریم که هر یک بخشی از مباحث مربوط به قرآن و مسائل پیرامون آن را در بر می‌گیرند، اما وقتی اثری به نام دایرةالمعارف قرآن تولید می‌شود، قرار است اثری جامع و کامل باشد که در آن به همه زوایای پرداخته شود که می‌توان در یک دایرةالمعارف درباره قرآن طرح کرد. ویراستاران این مجموعه می‌خواستند در چنین قالبی چکیده‌ای از تحقیقات انجام‌شده در غرب را ارائه کنند و در موارد لازم به موضوعات جدید هم بپردازند. اما اینکه مخاطبان چه تصویری از این دایرةالمعارف دارند، نظر من درباره مقالات مختلف این دایرةالمعارف یکسان نیست. برخی از مقالات کاملاً تحقیقی و همسو با روش نوین مطالعات قرآنی غربی نوشته شده‌اند. وقتی به نام نویسندگان این مدخل‌ها نگاه می‌کنیم، طبیعتاً همین انتظار را هم از آنان داشتیم. این مدخل‌ها به‌خوبی نمایندگی می‌کنند از آن چیزی که در عرصه مطالعات قرآنی غربی شاهد هستیم. عموماً این مدخل‌ها گزارشی هستند از دیدگاه‌های مختلفی که در تحقیقات قرآنی طرح و بحث شده‌اند. اما بعضی دیگر از این مقالات چنین نیستند؛ یعنی خیلی با استانداردهای پژوهشی غربی تطابق ندارند و جالب این است که باز هم وقتی به نام نویسندگان دقت می‌کنیم، می‌بینیم که این مقالات به دست کسانی غیر از محققان غربی نوشته شده‌اند. البته این هم خواسته ویراستاران بوده که دیدگاه‌های متفاوت از افرادی

به مناسبت انتشار جلد نخست ترجمه فارسی دایرةالمعارف قرآن، در گفتگویی صمیمی با ویراستاران این مجموعه، نظر ایشان را درباره جایگاه و ارزش دایرةالمعارف قرآن و اهمیت ترجمه آن به فارسی جویا شدیم. خوانندگان ما احتمالاً به‌خوبی دایرةالمعارف قرآن (Encyclopaedia of the Qur'an) را می‌شناسند؛ شاید بارها به اصل انگلیسی آن مراجعه کرده باشند یا حتی مدخل‌هایی از آن را به‌دقت خوانده یا به مناسبتی ترجمه کرده باشند. اما اشراف و نگرش جامع ویراستاران ترجمه فارسی نسبت به این دایرةالمعارف که طی فرایند طولانی و طاقت‌فرسای ترجمه حاصل شده، آنان را در موقعیتی ممتاز قرار می‌دهد. از این رو، بی‌شک سخنان آنان حاوی نکات ارزشمندی است. سؤالات مطرح شده در این گفتگو در دو دسته کلی قرار می‌گیرند: یک دسته، سؤالات ناظر به اصل انگلیسی دایرةالمعارف قرآن و دسته دیگر، موضوعات و مسائلی که به ترجمه فارسی مربوط می‌شوند.

**آقایی:** بحث را با سؤالات مربوط به اصل انگلیسی دایرةالمعارف قرآن شروع می‌کنم، چون احتمالاً پاسخ‌های شما به این سؤالات برخی از مسائل ناظر به ترجمه فارسی را هم تحت‌الشعاع قرار خواهد داد. اولین سؤالی که به محض مواجهه با این مجموعه به ذهن متبادر می‌شود این است که مطالعات و تحقیقات قرآنی در غرب در چه وضعیت و جایگاهی قرار دارد که امروز محصولی ذیل عنوان دایرةالمعارف قرآن در اختیار داریم. به بیان دیگر، نسبت دایرةالمعارف قرآن با پژوهش‌های قرآنی در غرب چیست؟ برای اینکه موضوع روشن‌تر شود، باید عرض کنم



با ملیت‌ها و ادیان مختلف در این دایرةالمعارف منعکس شود. شاید این موارد در آن سطح آکادمیک نباشند و در آن‌ها استانداردهای مقالات علمی رعایت نشده و در نتیجه بازنمای خوبی از پیشینه‌ای که برای مطالعات قرآنی غربی می‌شناسیم، نباشند. به هر حال، روشن است که مقالات در یک سطح نیستند. داعیه برخی مؤلفان این بوده که آنچه در مطالعات قرآنی یکونیم قرن اخیر گذشته، گزارش کنند و برخی دیگر به این موضوع بی‌اعتنا بوده‌اند یا کمتر با آن اسلوب و روش‌ها به سراغ مباحث رفته‌اند. البته باید توجه داشته باشیم — چنان‌که خود ویراستاران نیز اذعان داشته‌اند — که در این دایرةالمعارف مخاطب عمومی هم مد نظر بوده و این موجب شده که در اکثر مقالات خیلی بحث‌های پیچیده و فنی طرح نشده باشد. اما اگر بخواهیم قضاوتی کلی به‌دست دهیم، می‌توانیم بگوییم که این دایرةالمعارف تا حد زیادی انعکاس‌دهنده پژوهش‌های غربی انجام‌شده در حوزه مطالعات قرآنی هست و در بسیاری از مقالات دست‌کم آن روش‌ها معرفی و نشان داده می‌شود. هرچند مقالاتی هم هستند که ظاهراً خیلی هم‌سو با این روش نیستند یا آن را چنان‌که باید بازتاب نمی‌دهند.

**عباسی:** دایرةالمعارف همان‌طور که از معنای لغوی‌اش برمی‌آید باید جامع دانش‌هایی باشد که در یک موضوع وجود دارد. قاعدتاً منظور معنای قدمایی این اصطلاح نیست، چنان‌که خیلی

مثلاً امروزه چند دایرةالمعارف دین منتشر شده و در اختیار است؛ از میان آن‌ها، دایرةالمعارف ایاده بر اساس رهیافت پدیدارشناسانه نوشته شده و قاعدتاً کسی که به این دایرةالمعارف مراجعه می‌کند توقع ندارد همه رویکردها از جمله رویکردهای تاریخی و انتقادی هم در آن لحاظ شده باشد. فرض بر آن است که اصحاب این دایرةالمعارف زیر نظر سرویراستار یا ویراستاران ارشد با رهیافتی خاص در دوران مدرن (مثلاً پدیدارشناسی) همدلی داشته‌اند. این مقدمه را عرض کردم که بگوییم در نگارش دایرةالمعارف قرآن نیز با وجود جامعیت که ویژگی عمومی دایرةالمعارف‌هاست، باید به رویکرد، خاستگاه و نحوه نگاه نویسندگان و ویراستاران بسیار توجه داشت. اگر به جای خانم مکاولیف که استادی آمریکایی است، خانم نویورت که استادی آلمانی است سرویراستار این دایرةالمعارف می‌بود، قطعاً تیم نویسندگان فرق می‌کرد، سیاست مدخل‌گزینی متفاوت می‌شد، روش نگارش مقالات و میزان دقت در برخی مسائل شاید بیشتر و در برخی مسائل شاید کمتر می‌بود. طبیعتاً این دایرةالمعارف که پیش روی ماست یک دایرةالمعارف در میان همه دایرةالمعارف‌های ممکن درباره قرآن است. اما از سوی دیگر حتماً باید به این نکته اشاره کنم که ویژگی عمومی دایرةالمعارف‌نویسی هم جامعیت — ولو نسبی — است و همین امر چارچوب و محدودیت‌هایی را برای نویسندگان و ویراستاران ایجاد می‌کند. مثلاً در نگارش یک مدخل دایرةالمعارفی نمی‌توان اثری

اوقات به‌درستی به دایرةالمعارف‌نویسی در سده‌های گذشته اسلامی می‌بایم. اما دایرةالمعارف که از آن با تعبیر Encyclopaedia یاد می‌شود، اصولاً یک واژه غربی است و خاستگاهی غربی دارد و باید در همان گفتمان به آن پرداخت. اینکه ما در گذشته‌های دور کتاب‌هایی شبیه دایرةالمعارف داشته‌ایم، دلیل آن نمی‌شود که نتیجه بگیریم دایرةالمعارف‌نویسی را ما آغاز کرده‌ایم و پیشینه دایرةالمعارف‌نویسی در دوران جدید هم از آن ماست. در واقع، باید به معنای اصطلاحی و امروزی واژه توجه داشته باشیم. در دنیای جدید انواع و اقسام محصولات نشر وجود دارد که مطالعات اسلامی و قرآنی نیز از آن مستثنا نیست؛ مثلاً HandBook یا Companion که گاهی با الفاظ متفاوتی چون دستنامه، دستینه، کتاب راهنما، و امثال آن به فارسی ترجمه می‌شوند (و همین عدم تشابه ترجمه‌ها نشان می‌دهد که این واژه‌ها وارداتی هستند)، یا مجموعه مقالات ارائه شده در یک کنفرانس علمی، یا مجموعه‌های مختلفی از جمله در مطالعات قرآنی که توسط مؤسسات بزرگ انتشاراتی به چاپ می‌رسند. هر یک از این اصطلاحات تعریف خاص خود را دارد و یکی از آن‌ها دایرةالمعارف است که نمایانگر یک قالب نشر اطلاعات در دنیای جدید است. عنوان دایرةالمعارف ما را به این معنا رهنمون می‌شود که باید هر آنچه در آن موضوع هست، پوشش داده شود، اما تکثر علوم و شاخه‌شدن رشته‌ها و رویکردها و رهیافت‌های مختلفی که در رشته‌های گوناگون پدید آمده‌اند، ما را از خیال جامعیت بازمی‌دارد.

مهم یا رویدادی مهم را به این دلیل که با دیدگاه یا سلیقه ما سازگار نیست، کنار گذاشت. در اثر دایرةالمعارفی حتی‌الامکان باید هر پژوهش مهمی را که به مدخل مورد نظر ما مربوط است و پیشینه موضوع به حساب می‌آید، در نظر داشت. در دایرةالمعارف قرآن این ویژگی لحاظ شده است، چنان‌که مطابق گفته سرویراستار مجموعه در پیشگفتار، دست‌اندرکاران دایرةالمعارف با علم به اینکه رویکردها بسیار متنوع و متکثر است، حداکثر تلاششان را کرده‌اند تا همه این رویکردها را پوشش دهند و در اختیار خواننده علاقمند بگذارند. نکته دیگری که باید اشاره کنم این است که این کار هم همچون هر اثر پژوهشی دیگری غث و سمین دارد، به‌ویژه در کار جمعی حدود ۲۸۰ نفر مؤلف با سابقه‌ها و تجربه‌های گوناگون. اما باید توجه داشته باشیم که برخی از مدخل‌های نگاشته‌شده در این دایرةالمعارف برای اولین بار بوده که در دایرةالمعارفی مدخل شده‌اند. مثلاً «ادبیات آسیای جنوبی و قرآن»، یعنی منابعی که در جنوب آسیا درباره قرآن نوشته شده؛ فکر نمی‌کنم اصلاً بتوان جای دیگری چنین مدخلی یافت. بنابراین، این نکته را هم باید در داوری‌مان درباره دایرةالمعارف قرآن لحاظ کنیم. اما در پاسخ به این سؤال که «آیا این دایرةالمعارف آینه تمام‌نمای مطالعات قرآنی در غرب است؟»، باید گفت: «هم هست و هم نیست». این دایرةالمعارف با سنجها و معیارهایی که برای ارزیابی یک دایرةالمعارف داریم، و با توجه به سطح دانش



و اطلاعی که جامعه قرآن پژوهی ما نسبت به مطالعات قرآنی در غرب دارد، به خودی خود نمرة قبولی می‌گیرد، و همان هدفی که ویراستاران این مجموعه داشته‌اند، برآورده می‌سازد، یعنی تا جایی که امکان دارد تصویری مطابق با واقع را از آنچه در غرب درباره مطالعات قرآنی می‌گذرد، بازتاب می‌دهد؛ به عبارتی نشان می‌دهد که مطالعات قرآنی غربی پس از گذشت حدوداً یکصدوپنجاه سال کار آکادمیک درباره قرآن، اکنون در چه وضعیتی قرار دارد، راجع به فلان موضوع چقدر تحقیق شده و چقدر مواد اطلاعاتی در اختیار است. پس به این معنا بازتاب‌دهنده خوبی است. اما آیا با این کار از مراجعه به دیگر تحقیقات غربی مستغنی می‌شویم؟ قطعاً چنین نیست. بی‌شک نباید تصور کنیم این دایرةالمعارف آینه تمام‌نمایی از همه جنبه‌های مطالعات قرآنی در غرب است، همان‌طور که نباید تصور کنیم دایرةالمعارفی که در قم درباره قرآن منتشر می‌شود، همه ابعاد قرآن پژوهی و قرآن‌شناسی در ایران را پوشش می‌دهد. مگر ما در حال حاضر دو دایرةالمعارف با تشکیلات مفصل یعنی دانشنامه جهان اسلام و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی را در ایران منتشر نمی‌کنیم که هر دو به زبان فارسی به زمینه‌ای تقریباً مشابه و مشترک در مطالعات اسلامی می‌پردازند؟ حتماً مسئولان هر کدام از این دو دایرةالمعارف ضمن اذعان به شباهت‌های ظاهری، تفاوت‌هایی جدی را در روش و چندوچون کارشان نسبت به دیگری می‌بینند که همچنان کارشان را ادامه می‌دهند.

باید در دایرةالمعارف انعکاس یابد، دیگر کنار نهاده شده است. از این رو، در دایرةالمعارف اسلام و ویرایش سوم می‌بینیم که برخی مؤلفان مقالاتی را نگاشته‌اند که کاملاً یک‌جانبه‌نگرانه است و در آن‌ها صرفاً رهیافت مقبول خود را ارائه می‌کنند و اصلاً سخنی از رهیافت یا رهیافت‌های رقیب در میان نیست، به خاطر اینکه آن‌ها را مقبول نمی‌دانند. این دقیقاً برخلاف آن چیزی است که در ویرایش دوم این دایرةالمعارف وجود داشت. آنجا هم مؤلفان رهیافت خاص خود را داشتند، اما نمی‌توانستند رهیافت‌های رقیب را نادیده بگیرند و باید آن‌ها را هم گزارش می‌کردند. حال اگر به سؤال قبلی بازگردیم، آن سوءتفاهمی که «دایرةالمعارف قرآن آینه تمام‌نمای مطالعات قرآنی در غرب است» احتمالاً از برداشت نادرست نسبت به پدیده دایرةالمعارف‌نویسی در دوره جدید ناشی شده است. امروزه دایرةالمعارف‌نویسی چنان تغییر کرده که دیگر کسی نه این حق را به خود می‌دهد نه این ادعا را دارد که من می‌توانم «آینه تمام‌نمای کل مطالعات غربی» باشم. به همین دلیل است که به سروراستاری خانم مکاولیف یک دایرةالمعارف قرآن تولید می‌شود و اگر این پروژه

به کس دیگری سپرده می‌شد، دایرةالمعارف دیگری از آب در می‌آمد. چنان که



کتاب‌راهنمایی که خانم مکاولیف تولید کرده با آن که آقای ریبین ویراستارش بوده اصلاً قابل‌مقایسه نیست؛ هرچند، هر یک در کار دیگری هم مشارکت داشته‌اند. بنابراین، باید نوع نگاهمان را نسبت به دایرةالمعارف به‌طور کلی و دایرةالمعارف قرآن به‌طور خاص تغییر دهیم. آن وقت احتمالاً می‌توانیم پاسخ دقیق‌تری به این سؤال بدهیم که «دایرةالمعارف قرآن» در این میان چه جایگاهی دارد.

**خندق آبادی:** اینکه سبک دایرةالمعارف‌نویسی در غرب تحول پیدا کرده، درست است، اما یک نکته اینجا هست که باید به آن توجه کرد. دایرةالمعارف قرآن به شکل کنونی تقریباً اولین دایرةالمعارف قرآن است. مثلاً دایرةالمعارف قرآن الیور لیمن اصلاً با این دایرةالمعارف قابل‌مقایسه نیست. آنجا صرفاً مدخل‌هایی کوتاه ارائه شده که کلیتی از قرآن برای مخاطبان معرفی شود. اما این دایرةالمعارف چنین نیست. ویراستاران خود در مقدمه تأکید می‌کنند که ما قرار است آینه‌ای در برابر تحقیقات غربی باشیم. چنین ادعایی مستلزم آن است که گرایش‌های مختلف در آن بازتاب داده شود، در شیوه‌نامه نگارش مدخل‌ها به نویسندگان گوشزد شده که قرار است گزارشی کلی از موضوع عرضه شود، چشم‌انداز و وضعیت آتی مسئله

در مجموع، دایرةالمعارف قرآن مولود وضعیت مطالعات قرآنی در غرب است، چنان‌که انتشار ویرایش اول و دوم دایرةالمعارف اسلام محصول وضعیت مطالعات اسلامی در غرب در دوره خودشان بودند. مطالعات اسلامی رفته‌رفته جزئی‌تر و متکثرتر شد، به حدی که آثار مربوط به قرآن و تفسیر خود به زمینه‌ای مستقل در مطالعات اسلامی بدل شد و وقت آن رسید تا محصولی به نام دایرةالمعارف قرآن متولد شود و پا به عرصه بازار محصولات علمی و آکادمیک بگذارد.

**آقای:** به نقطه خوبی رسیدیم؛ اینکه دایرةالمعارف‌نویسی یک پدیده غربی است و این یک پدیده پسینی است نسبت به مطالعات غربی؛ یعنی باید اول در آن موضوع مطالعاتی وجود داشته باشد و بعد دایرةالمعارف را بنویسند (هرچند، در ایران معمولاً «سرنا را از سرگشادش می‌زنیم»). اما همین پدیده هم دچار تحول شده است. مثلاً الآن سه ویرایش از دایرةالمعارف اسلام در اختیار ماست؛ این سه بسیار با هم تفاوت دارند: ویرایش دوم با ویرایش نخست بسیار متفاوت است و ویرایش سوم اصلاً با ویرایش اول و دوم قابل‌مقایسه نیست. دایرةالمعارف قرآن تولید هزاره سوم است، پس باید این تغییر رهیافت به دایرةالمعارف‌نویسی در غرب را هم در آن ببینیم. آن نگاه خشک و منضبطی که در سده گذشته وجود داشت و می‌گفت آنچه از دانش پیش از تدوین دایرةالمعارف تولید شده،



روشن شود، و امثال این‌ها. بنابراین، دایرةالمعارف قرآن هنوز به این شکل نیست که هر مؤلفی صرفاً رویکرد خودش به موضوع را طرح کرده باشد. هرچند، نمی‌توان انکار کرد که بالاخره آن نگاه تأثیرگذار بوده است. اما آن تحولی که شما از آن صحبت کردید، وقتی اتفاق خواهد افتاد که ویرایش دومی از دایرةالمعارف قرآن ارائه شود. البته هستند مؤلفانی که رویکرد خاصی به موضوع داشته‌اند و چندان هم از شیوه‌نامه کلی تبعیت نکرده‌اند، اما این گرایش غالب در دایرةالمعارف قرآن نبوده است. از این نکته که بگذریم، هر دایرةالمعارف اقتضائاتی دارد؛ هیچ دایرةالمعارفی بی‌نقص نیست، هیچ دایرةالمعارفی یکدست نیست، هیچ دایرةالمعارفی هم صددرصد طبق شیوه‌نامه‌اش پیش نرفته است. این درباره همه دایرةالمعارف‌ها صادق است. کم‌وزیاد آن دیگر بستگی پیدا می‌کند به اینکه آن سرپرستار چقدر سختگیری کرده است. هرچند همین سختگیری درباره کسانی که پیشتر صاحب اثر و نام بوده‌اند، چندان تأثیرگذار نیست، چون خودش قبلاً کاری کرده و حالا همان را گزارش می‌دهد.

اما اینکه خوانندگان باید چه انتظاری از این دایرةالمعارف داشته باشند، به گمان من دایرةالمعارف را باید مدخل یا درآمدی دانست بر آن



موضوعی که بدان تخصیص یافته است. این درباره

هر دایرةالمعارفی صادق است و خوانندگان هنگام استفاده از هر دایرةالمعارفی باید با همین فرض وارد شوند؛ یعنی اگر کسی می‌خواهد در موضوعی خاص تحقیق کند، برای اینکه کلیتی از موضوع به دست آورد به دایرةالمعارف مراجعه کند تا منابع و محققانی را که در آن موضوع کار کرده‌اند، بشناسد و بتواند راحت‌تر آن موضوع را پی‌گیری کند. انتظار از یک دایرةالمعارف باید اصولاً در این حد باشد. ضمن اینکه ممکن است مؤلفی رویکردی خاص را در مدخلی مبنا قرار داده باشد، که در این صورت نقد آن مدخل خاص از آن دایرةالمعارف معنا می‌یابد. اما این را نمی‌توان به همه مدخل‌های دایرةالمعارف تعمیم داد. برای اینکه منظورم روشن‌تر شود، مثالی بزنم. فرق است بین اینکه کسی بخواهد کتابی را بخواند یا معرفی خوبی از آن کتاب را که در مجله‌ای منتشر شده، مطالعه کند. این دو هیچ‌کدام جای همدیگر را نمی‌گیرند. در آن معرفی کتاب با کلیتی از اینکه کتاب چه می‌گوید، مدعای اصلی‌اش چیست، سابقه‌اش چه بوده، چه تأثیری داشته، و ... آشنا می‌شود؛ اما این کار کتاب را نمی‌کند. از سوی دیگر، با خواندن صرف آن کتاب هم، بدون اینکه معرفی آن را خوانده باشد، کار هنوز ناقص است؛ کتاب را خوانده ولی نمی‌داند این کتاب در چه فضایی طرح می‌شود، آرای رقیب چیست،

... پس وقتی می‌گوییم دایرةالمعارف قرآن آینه تحقیقات غربی است، معنایش آن نیست که ما را از مراجعه به تحقیقات غربی در آن موضوع مستغنی کند. دایرةالمعارف تنها کمک می‌کند که ما فضای تحقیقی پیرامون آن موضوع را بهتر بشناسیم. این در حالی است که ما از مراجعه به دایرةالمعارف هم بی‌نیاز نیستیم. بنابراین، در اینجا یک بده‌بستانی وجود دارد.

**عباسی:** به نظر من، مقاله دایرةالمعارفی از یک‌سو، آخرین کار است و از سوی دیگر، اولین کار. آخرین کار است به این معنا که وقتی فردی در موضوعی به اصطلاح استخوان خرد کرد، کتاب‌ها و مقالات فراوانی خواند، و نوشته‌هایی منتشر کرد، شایستگی و صلاحیت می‌یابد که مدخلی دایرةالمعارفی در آن موضوع بنویسد. بنابراین، وقتی نام فردی ذیل مدخلی دایرةالمعارفی دیده می‌شود دلالت دارد بر اینکه این فرد در آن موضوع خبره است. راستی آزمایی این ادعا هم چندان سخت نیست؛ کافی است به بخش کتاب‌شناسی آن مدخل مراجعه کنیم و به احتمال زیاد خواهیم دید که کتاب یا مقالاتی در آن موضوع از همان مؤلف ذکر شده است. اما از دیگر سو، خواندن مقاله دایرةالمعارفی اولین کار برای مراجعه‌کننده و محقق یک موضوع است. مثلاً کسی که می‌خواهد درباره «اسباب نزول» تحقیق کند، قبل از هر چیز بهتر است به مدخل «اسباب نزول» یک دایرةالمعارف تخصصی مراجعه کند که در زبان انگلیسی

معمولاً یا دایرةالمعارف اسلام است یا دایرةالمعارف قرآن، تا از این راه تصویر و تصویری اولیه از موضوع به دست آورد؛ زیرا هر مدخل دایرةالمعارفی بحثی لغوی و اصطلاحی دارد، سیری تاریخی از موضوع را ارائه می‌کند، و دسته‌بندی خوبی از نظریات و دیدگاه‌های مختلف در آن باب عرضه می‌کند. در نتیجه، محقق ما بعد از مراجعه به دایرةالمعارف کارش شروع شده و باید سراغ منابع پژوهشی برود و کار تحقیقی‌اش را انجام دهد؛ منابع مهم هم معمولاً همان‌هایی است که در انتهای مقالات دایرةالمعارفی معرفی می‌شوند.

اما درباره وضعیت مقاله‌های این دایرةالمعارف باید عرض کنم که مقاله‌ها یکدست نیستند؛ بین موضوعات و نویسندگان مختلف تفاوت هست. آنجا که نویسنده مقاله استادی شناخته‌شده و صاحب‌سبک و صاحب‌نظر در اسلام‌شناسی و امثال آن بوده، به نظر می‌رسد که تیم ویراستاری کار را به خود شخص واگذار کرده و دخل و تصرف چندانی در مقاله نکرده‌اند؛ نمونه‌اش مقالات خانم نیورث است که مقالاتی است پر اطلاع و پرارجاع و مملو از شواهد و استنادات اما خارج از قواعد رایج مقاله دایرةالمعارفی. با خواندن مقالات او معلوم می‌شود که گویا وقتی مقاله را به او سفارش داده‌اند، ساختار و محتوا را نیز به او سپرده‌اند و تغییراتی در مقاله‌اش ایجاد نکرده‌اند و باید اعتراف کرد که ساختار برخی مقالاتی که به امضای او در دایرةالمعارف آمده، مثلاً مدخل «آیه» با مقاله استاندارد دایرةالمعارفی فاصله دارد و ویراستاران نیز به هر دلیلی مدخل را

به همان شکل منتشر کرده‌اند. اما در مقالاتی که مؤلفان جوان‌تر و کمترشناخته‌شده نوشته‌اند، معیارها و ضوابط مقاله‌دایرةالمعارفی بیشتر و بهتر رعایت شده است. نمونه خوب این دست مقالات، مدخل «آیات شیطانی» یا همان «قصه غرانیق» است که مؤلفش مسلمان پاکستانی و دانش‌آموخته دانشگاه پرینستون است. بنابراین، در بعضی مقالات رویکردهای شخصی کاملاً پیداست اما در برخی دیگر این رویکردها کمتر نمایان است.

البته به این نکته هم باید توجه داشت که یک نوشته علمی هر اندازه که بی‌طرفانه و غیرجانبدارانه باشد و ادعای جامعیت داشته باشد، باز هم گرایش‌ها، دانسته‌ها و دغدغه‌های نویسنده را بازتاب می‌دهد و به عبارتی نمایانگر رویکرد شخصی نویسنده است؛ مقاله «عجاز قرآن» در این دایرةالمعارف از این حیث نمونه خوبی است. این مدخل نوشته ریچارد مارتین است و معلوم است که این مقاله به این دلیل به او سفارش داده شده که تحقیقاتی درباره دیدگاه‌های کلامی معتزله انجام داده و می‌دانیم که معتزله در بحث‌های مربوط به اعجاز قرآن بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. به همین سبب، این مقاله بیشتر رنگ‌وبوی کلامی دارد و اعجاز را عمدتاً از زاویه مجادلات بین‌الادیانی و مناظرات بین فرق اسلامی دیده است، اما جنبه ادبی اعجاز و تأثیر زیبایی‌شناختی قرآن بر عرب‌ها در این مقاله چندان برجسته نیست. اگر این مقاله را فرد دیگری مثلاً نوید کرمانی نوشته بود که یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های او در سال‌های اخیر بررسی

نام دایرةالمعارف قرآن را که در آن به حجم وسیعی از موضوعات و رویکردها و دغدغه‌های جدید حوزه مطالعات قرآن پرداخته شده، به جامعه ایرانی معرفی کنیم، و ثانیاً در غالب مدخل‌های این دایرةالمعارف روش تاریخی - انتقادی به کار بسته شده که برای ما بسیار اهمیت داشت، چراکه دقیقاً همان چیزی است که متأسفانه در تحقیقات داخلی و بومی کاملاً نسبت به آن بی‌توجهیم، از آن ناآگاهیم یا آن را به دلایل مختلف به کار نمی‌گیریم. دقیقاً برعکس، وقتی می‌خواهیم در موضوعی تحقیق کنیم، همیشه سراغ جدیدترین، رایج‌ترین و اخیرترین تفاسیر و بحث‌ها می‌رویم و از دل آن گزارشی - به نظر خودمان - قانع‌کننده از آن بحث ارائه می‌دهیم و احتمالاً بحث‌های هم‌سو با این نظر اخیر را پیدا می‌کنیم و به‌عنوان مکمل بحث ارائه می‌کنیم بدون اینکه توجه داشته باشیم که هر بحثی اساساً می‌تواند یک روند تاریخی و سیر تحول داشته باشد، یک ایده ممکن است در منظر افراد، فرق و زیست‌بوم‌های مختلف معانی گوناگون پیدا کند. در دایرةالمعارف قرآن اصل بر به‌کارگیری این روش بوده و در بسیاری از مدخل‌ها هم رعایت شده است. نویسندگان عموماً در نگارش مدخل‌ها، بدون رویکرد ایدئولوژیک و در نظر گرفتن سلاقی و دیدگاه‌های یک گروه یا عقیده خاص، بررسی کرده‌اند که اولین تفاسیر درباره آن موضوع چه بوده و این تفاسیر در دوره‌های بعد دست‌خوش چه تحولاتی شده‌اند، فرق مختلف درباره آن چه دیدگاه‌های داشته‌اند، و ... در نتیجه، در

مدخل‌ها گزارشی ارائه شده که در اکثر تحقیقات داخلی نظیر آن را نمی‌بینیم. ما فکر می‌کنیم چون به عقیده‌ای خاصی ملتزم هستیم، حق داریم بقیه عقاید را از تاریخ تحقیق آن موضوع حذف کنیم، یا جدی نگیریم و بی‌اعتنا از کنارشان بگذریم. خیلی با روش تاریخی و بی‌طرف آشنا نیستیم. این درس مهمی است که می‌توانیم از این دایرةالمعارف بگیریم و ما انعکاس این مطلب را در جامعه خودمان بسیار مهم تشخیص دادیم. مسئله دیگری که از این هم مهم‌تر است، این است که امروزه در مطالعات قرآنی روش‌ها و علوم جدیدی وارد شده‌اند که اصولاً از فضای پژوهش‌های علوم قرآنی سنتی ما خارج بوده‌اند. مثلاً در مطالعات قرآنی، بحث‌های زبان‌شناسی به‌طور گسترده وارد شده و از روش‌های جدید پژوهش‌های تاریخی و داده‌های باستان‌شناختی استفاده می‌شود. قدمای ما اصلاً چنین علمی را در اختیار نداشته‌اند و متأسفانه پژوهشگران دوران معاصر هم کاملاً از این حوزه‌ها بی‌اطلاعند و اساساً نیازی نمی‌بینند که به این موضوعات هم بپردازند. مثلاً در مدخل «اصحاب اخدود» با تکیه بر روش‌های زبان‌شناسی جدید بحث شده که ریشه این واژه چه بوده است، بر اساس متون تاریخی خارج از مطالعات اسلامی و منابع سنتی بحث‌های تطبیقی صورت گرفته تا از موضوع رمزگشایی شود، بررسی شده که آیا داده‌های باستان‌شناختی مستقل از متون تاریخی وجود دارند که دیدگاه‌های ما را تأیید کنند یا نه. این نوع استفاده از علوم جدید، یا به بیانی دیگر، این شیوه نوین مطالعات قرآنی در

جنبه زیبایی‌شناختی قرآن و تأثیر آن بر مسلمانان بوده است، مطمئناً حال و هوای مقاله متفاوت می‌شد و این وجه از موضوع شاخ و برگ بیشتری می‌یافت. با این حال، شکل و ساختار مقاله «عجاز» از حیث رعایت استانداردهای دایرةالمعارفی نمره خوبی می‌گیرد و به نظر می‌رسد تأثیر پیشینه تحقیقاتی مؤلف بر ساختار و محتوای مقاله امری اجتناب‌ناپذیر است و این تفاوت‌ها و این تنوع در تحقیق که جزئی از ذات پژوهش است، بعضاً موجب عدم یکدستی در مقالات می‌شود و نمی‌توان آن را نقطه‌ضعفی برای این دایرةالمعارف دانست.

**آقای:** چه شد که شما دایرةالمعارف قرآن را برای ترجمه انتخاب کردید؟ چه ویژگی شاخص یا وجه ممیزی در این دایرةالمعارف دیدید که در شما این انگیزه را به وجود آورد که سراغ کاری چنین دشوار و طاقت‌فرسا بروید؟

**مازیار:** همان‌طور که دوستان تأکید کردند، هیچ دایرةالمعارفی همه وجوه مطالعات انجام‌شده نزد غربیان و دیگران درباره قرآن را پوشش نمی‌دهد و بنابراین، هر دایرةالمعارفی از منظر ویراستاران و نویسندگان خودش و با هدفی که برایش تعیین شده، معرف موضوع خواهد بود. اما چرا ما این دایرةالمعارف را مهم دانستیم و آن را برای ترجمه انتخاب کردیم؟ اولاً ما می‌خواستیم مجموعه کاملی به



اغلب مدخل‌ها به کار گرفته شده است. هرچند ممکن است مطلبی که در یک مدخل آمده، آخرین، بهترین، جامع‌ترین و مستندترین سخن در آن موضوع نباشد، اما سعی بر آن بوده که نگارش مدخل بر اساس این استانداردها صورت پذیرد. همین که بتوانیم چنین نگاهی را به جامعه خودمان معرفی کنیم و قرآن پژوهان مان را با این ابزارهای جدید آشنا کنیم، دیدگاهشان را نسبت به مطالعات قرآنی گسترش دهیم، برای ما اهمیت داشته و ما را به این نتیجه‌گیری رسانده است که ترجمه دایرةالمعارف قرآن را کار واجبی برای جامعه ایران بدانیم.

**آقای:** من می‌خواهم سؤالی را دقیقاً در نقطه مقابل دیدگاه آقای مازیار، مبنی بر اینکه «خلاً پژوهش تاریخی و بی‌طرفانه در مطالعات قرآنی در کشورهای اسلامی و از جمله ایران محسوس است»، مطرح کنم. منتقدان مسلمان دایرةالمعارف قرآن درست همین رویکرد را نقطه‌ضعف این دایرةالمعارف می‌دانند. من برای تأیید این سخن به مطلبی که خود شما در پیشگفتار ترجمه فارسی آورده‌اید، استناد می‌کنم آنجا که نوشته‌اید: «رویکرد کلی مقالات به اسلام و قرآن بسیار منصفانه‌تر و معتدل‌تر است. اما در هر صورت، نگاه حاکم بر این دایرةالمعارف عموماً نگاهی غربی و غیراسلامی به قرآن است و گاه به معنا و لوازم وحیانی بودن آن توجه کافی نمی‌شود» (ص پنچ) یا ذیل عنوان «اهمیت ترجمه [دایرةالمعارف به]

نادرست می‌دانند چرا که چنین نویسندگانی به منشأ وحیانی قرآن باور ندارند یا از منظر منتقدان داخلی، درکی از مفاهیم و اندیشه‌های شیعی ندارند. بنابراین، اینجا با یک پرسش مبنایی مواجه می‌شویم و آن این است که اصلاً چنین دایرةالمعارفی می‌تواند برای خوانندگان مسلمان فایده‌ای داشته باشد؟

در ادامه، این سؤال مطرح می‌شود که با همه اشکالات و کاستی‌هایی که خود شما هم در پیشگفتار ترجمه فارسی یادآور شدید، ترجمه چنین دایرةالمعارفی چه وجهی می‌تواند داشته باشد؟ البته شما در همان پیشگفتار گفته‌اید که «در مواردی که خطاهای فاحش در اصل مدخل وجود داشته، به‌گونه‌ای که ... تصویری نادرست از باورها و عقاید اسلامی و شیعی به‌دست می‌دهد ... ویراستاران کوشیده‌اند بدون حذف یا دخل و تصرف در اصل مطلب پانویس‌هایی روشن‌گر بر آن بیفزایند» ولی در عین حال تصریح کرده‌اید که قصد ندارید اشتباهات ناشی از نگاه نادرست غربیان را تصحیح کنید و از این رو، فقط «در مواردی» به پاورقی‌هایی کوتاه بسنده کرده‌اید که: «نگارش این پانویس‌ها تنها برای تذکر خطا یا کاستی متن بوده و به هیچ‌روی قصد ارائه پاسخ به اصل مطلب مورد نظر نبوده است»؛ چرا؟ چون نگارش پاورقی‌های تفصیلی برای اصلاح مطلبی نادرست و ارائه پاسخی دقیق به آنچه منتقدان از آن به «شبهه» تعبیر می‌کنند، «نقض غرض می‌نمود؛ هدف اساسی از انجام این کار ترجمه دایرةالمعارفی غربی درباره قرآن با همه

فارسی» گفته‌اید: «هرچند در کشورهای اسلامی برای نگارش چنین اثری درباره قرآن تلاش‌هایی شده است، تاکنون اثر قابل‌قبولی که بتواند نقش کتابی مرجع را ایفا کند به زبان‌های اسلامی تألیف نشده و این خود بزرگ‌ترین دلیل ترجمه این دایرةالمعارف است. البته ... آثار نویسندگان غیرمسلمان در بهترین حالت نمی‌توانند پاسخ‌گوی نیازها و انتظارات ما باشند و باید به سوی تألیف دایرةالمعارفی جامع و مطابق با معیارهای جهانی به زبان فارسی حرکت کنیم» (ص شش) و احتمالاً بنا بر آنچه پیش‌تر نقل شد، اضافه می‌کنم که در نگارش چنین دایرةالمعارفی هم باید به «معنا و لوازم وحیانی بودن» قرآن ملتزم باشیم. دایرةالمعارف قرآن در میان محققان و پژوهشگران مسلمان منتقدانی جدی دارد، چه آنان که در غرب متولد شده یا آنجا زندگی می‌کنند و چه آنان که در کشورهای اسلامی ساکن هستند. به‌طور خاص در ایران، به مناسبت انتشار دایرةالمعارف قرآن مجله‌ای تخصصی تأسیس شد با عنوان قرآن و مستشرقان (یا قرآن‌پژوهی خاورشناسان) که در هر شماره از آن تعدادی از مقالات این دایرةالمعارف ترجمه و نقد می‌شود. انتقاد اساسی این محققان فقدان فهم و درک اسلامی نزد ویراستاران و مؤلفان مقالات این دایرةالمعارف است؛ اینکه در این مقالات منشأ وحیانی قرآن - و از منظر محققان ایرانی، نظریات و اندیشه‌های شیعی - نادیده گرفته شده است. حتی گاهی اوقات این انتقادها به آنجا می‌رسد که نگارش دایرةالمعارف قرآن توسط محققان غربی و غیرمسلمان را کاری

محاسن و معایبش بوده است، نه نگارش یک دایرةالمعارف قرآن جدید» (ص هشت). آیا ترجمه چنین دایرةالمعارفی بدون نقد و رفع اشکالات و سوءتفاهم‌هایی که در فهم قرآن و متون اسلامی در آن وجود دارد، فایده‌ای برای جامعه ما دارد؟

**صادقی:** دانش‌هایی نظیر زبان‌شناسی، باستان‌شناسی، پژوهش‌های تاریخی جدید و غیره که می‌توان آن‌ها را «دانش‌های مددکار قرآن‌پژوهی» دانست، اساساً در غرب بالیده‌اند. در این دایرةالمعارف از این روش‌ها که در تحقیقات ما کمابیش غایبند، به‌خوبی بهره گرفته شده است و این یک امتیاز این دایرةالمعارف است. اینکه این دایرةالمعارف با نگاه اسلامی و شیعی نوشته نشده، درست است ولی باید اضافه کرد که در آن نگاه غرب‌مدارانه یا اگر کلی‌تر بگوییم، قوم‌مدارانه هم وجود ندارد؛ یعنی مؤلفان این دایرةالمعارف، حتی آنان که مسلمان نبوده‌اند، تلاش کرده‌اند هم‌دانه با قرآن مواجه شوند. بنابراین، از مطلبی که از پیشگفتار نقل شد برنمی‌آید که در این دایرةالمعارف نگاه قوم‌مدارانه یا غرب‌مدارانه غالب است. البته به خوانندگان این تذکر را هم داده‌ایم که این کار با نگاه اسلامی و شیعی هم کاملاً مطابق نیست؛ یعنی آن هم‌دلی غربیان چنان نیست که خودشان را در مقام یک انسان مسلمان شیعی قرار داده باشند. آنجا که گفتیم ترجمه این دایرةالمعارف مقدمه‌ای است برای اینکه یک دایرةالمعارف بومی قرآن نوشته



شود، تأکیدی است بر زبان نگارش. چون به هر حال این کار ترجمه است. همه تلاشی هم که ویراستاران فارسی به خرج داده‌اند، به این قصد نبوده که آن را از ترجمه بودن خارج کنند. بنابراین، گرچه مترجمان سبک‌های گوناگون داشته‌اند، اما وفاداری به متن موجب شده که این کار همچنان ترجمه باقی بماند و این جای خالی یک دایرةالمعارف تألیفی - و نه ترجمه‌ای - را باز می‌گذارد. اما این ترجمه مقدمه‌ای برای آن کار است، به این معنا که محققان ما با آن دانش‌های مددکار آشنا شوند و از آن‌ها بهره بگیرند. بدین ترتیب، از یک سو نقاط ضعف خود، و از سوی دیگر کاستی‌هایی را که در کار غربیان می‌بینند - مثلاً منابعی هست که اعتنای کمتری به آن‌ها کرده باشند - جبران کنند. این جنبه‌هاست که جای خالی یک دایرةالمعارف قرآن تألیفی با نگاه بومی را خالی می‌گذارد.

**آقای:** اما سؤال اول من هنوز بی‌پاسخ مانده است. اینکه دایرةالمعارفی که محققان غربی نوشته باشند، برای خوانندگان مسلمان چه فایده‌ای دارد؟ آیا می‌توان به این ادعای غربیان اعتماد کرد که دایرةالمعارف قرآن را بی‌طرفانه نوشته‌اند؟ مظفر اقبال در نقدی که بر دایرةالمعارف قرآن نوشته تأکید می‌کند که این دایرةالمعارف برخلاف آنچه ادعا می‌شود، اصلاً بی‌طرفانه نیست. او می‌گوید به‌رغم ادعای خانم مکاولیف مبنی بر اینکه در این دایرةالمعارف رویکردها و نگرش‌های متنوع از سوی نویسندگان

مختلف بروز یافته است، نگاه غرب‌مدار و خاورشناسانه بر غالب مقالات این دایرةالمعارف حاکم است. آقای مازیار گفتند که حسن این دایرةالمعارف آن است که عمده مؤلفان مقالاتشان را با نگاه تاریخی و بدون تعلق خاطر به یک عقیده یا باور خاص نگاشته‌اند. اما واقعاً این همان دایرةالمعارفی است که ما می‌خواهیم؟ اگر بخواهیم دایرةالمعارف قرآنی به فارسی تألیف کنیم، باید دنبال رهیافت تاریخی و بی‌طرف باشیم؟

**مازیار:** بی‌طرفانه را چند جور می‌شود معنا کرد. در یک معنای کلی، اصلاً هیچ محقق بی‌طرف نیست. چنان‌که از معرفت‌شناسی، فلسفه علم و هرمنوتیک امروز می‌دانیم، پژوهش بی‌طرفانه وجود ندارد؛ به این معنا که پیش‌فرض‌ها، علایق و جهت‌گیری‌هایی که محقق دارد، حتماً در کار پژوهشی‌اش اثرگذارند و اثر آن‌ها را در همین کار هم می‌توان دید. اما منظور من از رویکرد بی‌طرفانه، در روش تحقیق و نحوه ارائه مباحث است که در مقابل آن می‌توان از «روش تحقیق و ارائه ایدئولوژیک» نام برد؛ یعنی وقتی می‌خواهیم برویم سراغ تفسیر یک مفهوم قرآنی، اصلاً خود را مستغنی بدانیم از اینکه به تاریخچه آن بحث نگاهی بیندازیم و این حق را به خود بدهیم که دیدگاه‌های رقیب را کلاً کنار بگذاریم و اصلاً از تحول مفاهیم و آرا سراغی نگیریم. متأسفانه این دیدگاه غالب در بسیاری از پژوهش‌های قرآنی جامعه ما است. در این نگاه، بنا بر این گذاشته می‌شود که اگر قرار است درباره یک مفهوم قرآنی تحقیق

شود، کافی است احادیث و تفاسیر شیعی را آن هم از منابع متأخر گردآوری کرد و حتی این نیاز دیده نمی‌شود که به متون تاریخی قدما رجوع شود. این یک نوع جهت‌گیری ایدئولوژیک در روشی است که محقق به کار می‌برد.

در واقع، در یک پژوهش سه مؤلفه اساسی حضور دارد: پیش‌فرض‌ها و علایق نویسنده، روشی که بر مبنای آن پژوهش انجام می‌شود، و نتیجه‌ای که از آن پیش‌فرض‌ها و روش‌ها حاصل می‌شود. پیش‌فرض‌ها و علایق را نمی‌توان کاری کرد؛ نویسنده غربی، نویسنده مسلمان سنی و نویسنده شیعی هر یک پیش‌فرض‌ها و علایق خاص خود را دارند. اما در روش می‌توان استانداردهایی را در نظر گرفت، هرچند روش هم از پیش‌فرض‌ها و علایق متأثر می‌شود. این استانداردها می‌توانند پژوهش را از غرض‌ورزی و ارائه یک‌جانبه‌نگر مصون بدارد. و دست‌آخر، از این پیش‌فرض‌ها و روش‌ها نتایجی به‌دست می‌آید. اینکه در مقدمه آورده‌ایم نویسندگان این مقالات در بسیاری موارد ملتزم به لوازم وحیانی بودن قرآن نبوده‌اند یا دیدگاه‌های شیعی را لحاظ نکرده‌اند - البته کمتر سراغ منابع



شیعی رفته‌اند و در نتیجه سهم منابع شیعی در استنادات و ارجاعات اندک بوده است، نه اینکه باید از دیدگاه‌های شیعی دفاع می‌کردند - منظور این است که نتایجی که در این مقالات بازتاب داده شده، ممکن است - نه اینکه حتماً چنین اتفاقی افتاده باشد - مقبول یک خواننده مسلمان یا شیعه نباشد؛ باید این موضوع را در نظر داشته باشیم. اما اهمیت این دایرةالمعارف به این نیست که این محققان به چه نتایجی رسیده‌اند، اینجا قرار نبوده مانیفست یا عقیده‌نامه منتشر شود، بلکه ما داریم دایرةالمعارفی را منتشر می‌کنم که در آن روش‌های پژوهشی نوین برای علوم قرآنی ارائه شده است؛ ما می‌خواهیم خواننده را با این روش‌ها آشنا کنیم، نه نتایجی که غربیان با این روش‌ها به آن رسیده‌اند. به همین دلیل در مقدمه این حق را برای خودمان قائل شده‌ایم و به مخاطب هم تذکر داده‌ایم که چه خوب است اگر شما هم از این روش‌ها استفاده کنید و درباره آن چیزهایی که فکر می‌کنید درستند، تحقیق کنید. این راه بسته نیست. بنابراین، اهمیت ارائه این کار نوع روشی است که در آن به کار رفته است و این روش است که می‌گوییم بی‌طرفانه است.

به این نکته هم باید توجه داشته باشیم که ما حق نداریم کسی را از پژوهش درباره قرآن منع کنیم؛ حق نداریم به غربیان بگوییم



دربارهٔ اسلام دایرةالمعارف نویسد. اتفاقاً اگر علاقمند به قرآن باشیم و اعتقاد دینی و مؤمنانه به آن داشته باشیم، باید به همهٔ جهانیان بگوییم ما این متن درست و درخشان را داریم، شما هم بیاید آن را بخوانید و دربارهٔاش تحقیق کنید. البته این حق را داریم که دربارهٔ پژوهش‌های هر کسی اظهار نظر کنیم و از موضع منتقدانه سخن بگوییم. بحثی در علوم اجتماعی و علوم انسانی مطرح است که آیا خارجیان، یعنی کسانی که به قبیله یا قومی تعلق ندارند، می‌توانند پژوهش مفیدی دربارهٔ آن قوم انجام دهند، اگر همدلی لازم را نداشته باشند، می‌توانند به کنه مطلب دست پیدا کنند یا نه؟ این بحث شاید بیش از صد سال است که در حوزهٔ علوم انسانی مطرح است و به نتیجهٔ قطعی هم نرسیده است. بله، برخی از پژوهشگران این حوزه به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهند؛ البته همدلی خود معیار مهمی است، یعنی پژوهشگر باید به این معیار توجه داشته باشد، و منظر خاص آن کسانی را که در موضوع شرکت دارند، لحاظ کند و بدون در نظر گرفتن این معیار نمی‌تواند در آن موضوع تحقیق کند. ولی اینکه انتظار داشته باشیم کسی که عضوی از یک جامعه نیست،



اصلاً کار پژوهشی دربارهٔ آن انجام ندهد، ممکن است به حال آن جامعه مضر هم باشد و دریچه‌های انتقادی را به روی آن جامعه ببندد و زاویهٔ دید دیگری را به آنان نشان ندهد. بنابراین، نه تنها حق نداریم مخالفت کنیم که دیگران دربارهٔ قرآن تحقیق کنند، بلکه باید از این تحقیقات استقبال کنیم و شاید باید بگوییم به این تحقیقات نیازمندیم. برای اینکه این تحقیقات نگاه دیگری را به ما نشان می‌دهند و می‌توانند نقص‌ها و کمبودهای دیدگاه‌های درونی ما را برطرف کنند.

**صادقی:** به نظر من مفروض این سؤال بحثی دربارهٔ عینیت و ارزش‌دآوری است؛ اینکه عینیت اساساً امکان‌پذیر است، و اگر بله، اصلاً مطلوب است؟ یا اینکه در روش پژوهش علوم انسانی بر همدلی تأکید می‌شود به عکس علوم تجربی طبیعی. به نظر من این معیارها در این دایرةالمعارف رعایت شده‌اند. البته باید در این سنخ مطالعات دینی و مطالعات انسانی در کنار همدلی، بر امر دیگری هم تأکید کرد و آن نگاه شکاکانه یا شاید بهتر باشد بگوییم نقادانه است، برای اینکه پژوهشگر را از زودباوری و آرزواندیشی دور بدارد. به گمان من، در اینجا لازم است این دو در کنار هم دیده شوند؛ یعنی

پژوهش باید هم همدلانه باشد و هم نقادانه. این ویژگی روش‌های پژوهشی جدید است که باید به آن توجه کرد.

**خندق‌آبادی:** طبیعی است اگر قرار باشد گروهی از هر فکر و گرایشی دربارهٔ موضوعی کار کنند، باید دو نکته را رعایت کنند. نخست اینکه وقتی در آن موضوع دیدگاه‌ها، گرایش‌ها، و فرقه‌های مختلف وجود دارد، اصولاً دیدگاه و گرایش رایج‌تر و آن فرقه‌ای را که پیروان بیشتری دارد در نظر بگیرند، اگر قرار است به یکی از آن‌ها معطوف بشوند. بنابراین، وقتی غربیان دربارهٔ اسلام کار می‌کنند، نسبت جمعیت اهل سنت با همهٔ گرایش‌هایش از نسبت جمعیت شیعیان با همهٔ گرایش قابل مقایسه نیست و اگر قرار باشد یکی از این‌ها را در نظر بگیرند، خیلی طبیعی است که اهل سنت را در نظر بگیرند. به لحاظ روشی هم، وقتی صحبت از روش تاریخی می‌شود، طبیعی است متون متقدم را در مقالات لحاظ کنند. و وقتی چنین کاری کنند، علی‌الاصول چون متون کهن‌تر اسلامی متونی است که اهل سنت نوشته‌اند، ناخودآگاه چنین گرایشی پیدا می‌شود بدون اینکه غرضی وجود داشته باشد. مثل این است که اگر بخواهیم دربارهٔ مسیحیت چیزی بنویسیم علی‌الاصول دربارهٔ مسیحیت ارتدکس یا نمی‌نویسیم یا از آن کم می‌نویسیم، چون جریان غالب نیست، نه اینکه موضعی در قبال مسیحیت ارتدکس داشته باشیم. از سوی دیگر، وقتی این مطالعات در ایران انجام می‌شود، طبیعی

است که بر جنبهٔ ایرانی و شیعی بیشتر تأکید شود. بنابراین، معنای بومی مورد نظر ما صرفاً رویکرد ایدئولوژیک نیست، بلکه مراد کاربرد داخلی آن است. وقتی دایرةالمعارفی با عنوان فرهنگ آثار منتشر می‌شود، چون تیم آن در ایتالیاست، روی کتاب‌های ایتالیایی بیشتر تمرکز دارد. همین اتفاق دربارهٔ دایرةالمعارف اسلام رخ داد، وقتی به زبان ترکی ترجمه شد، و در آن مدخل‌های مربوط به ترکیه به آن اضافه شد. این دیگر ربطی به گرایش غربی یا شرقی، اسلامی یا غیراسلامی ندارد.

**عباسی:** اگر تاریخی به مسئله نگاه کنیم، قرآن در قرن هفتم میلادی نازل شده است و ما از همان آغاز قرآن را آماج حملات تند غیرمسلمانان می‌بینیم، چنان‌که مسلمانان نیز در طرف مقابل همین کار را با کتاب مقدس غیرمسلمانان می‌کردند. امروزه ما رذیه مسیحی بسیار مهمی به زبان عربی در دست داریم که از قرن نهم میلادی و زمان خلافت مأمون باقی مانده و در تحقیقات جدید به چند زبان اروپایی هم ترجمه شده است. روابط بین اسلام و مسیحیت و اختلاف آن‌ها بر سر کتاب‌های مقدس‌شان و رذیه‌نویسی‌ها و دفاعیه‌نویسی‌ها دربارهٔ قرآن افزون بر هزار سال سابقه دارد. اما در قرن نوزدهم، یعنی پس از دورهٔ روشنگری و غلبهٔ تمدن غربی بر عالم و پیدایی مسئلهٔ استعمار ماجراجوی سیاسی پیدا می‌کند. از اینجا است که با اصطلاح مستشرق/خاورشناس (Orientalist) روبرو





می‌شویم. در همان نشریه‌ها و نوع نقدهایی که شما در پرسش‌تان از آن‌ها یاد کردید، بیشتر از تعابیر «مستشرقان» و «خاورشناسان» استفاده می‌شود تا تعابیری مثل «محققان غربی» یا «اسلام‌شناسان» و قرآن‌پژوهان غربی». چون خود این اصطلاح - به‌ویژه مستشرق - بار معنایی منفی دارد و تأثیر خود را بر مخاطب می‌گذارد. علل و عوامل زیادی در شکل‌گیری این تلقی و تصور نقش داشته‌اند که پژوهش‌های ادوارد سعید و دیدگاه‌های محققان پیرو نظریهٔ پسااستعماری او بدون شک از مهم‌ترین آن‌هاست. تأثیر این جریان فکری و به‌طور خاص کتاب شرق‌شناسی (Orientalism) سعید بر ذهن و زبان بسیاری از متفکران مسلمان آن دوره قابل انکار نیست. گفته‌های جلال آل‌احمد در باب شرق‌شناسی معروف است و حتی محقق ادیب بزرگی چون دکتر شفیعی کدکنی نیز در مقدمهٔ یکی از آثارش تعابیر جالب‌توجهی در مذمت «مستشرقان» آورده است. طرفه اینکه ادوارد سعید خود مسیحی بوده و مسئله‌اش اصولاً نه مطالعات دینی و اسلامی که مطالعات ادبی و فرهنگی بوده و محتوای کتابش را صرفاً به دو خاورشناس فرانسوی، یعنی ارنست رنان و سیلوستر دوساسی اختصاص داده است. مطمئن نیستیم این دوستان منتقد «هر نوع تحقیق غربیان دربارهٔ اسلام و قرآن» واقعاً تا چه حد با کتاب ادوارد سعید آشنایند و آیا از تأثیرپذیری او از میشل فوکو اطلاع دارند؟ آیا واقفند که خاورشناسی فرانسوی با مثلاً خاورشناسی آلمانی متفاوت است و نمی‌توان به‌سادگی از خاورشناسی

دین‌شناسی تبدیل می‌شود. منتقدان «اسلام‌شناسی غربی» باید به این نکته هم متفطن باشند که امروزه در دههٔ دوم قرن بیست و یکم، ما دیگر وارد گفتمان جدیدی به نام مطالعات ادیان (Religious Studies) شده‌ایم و می‌توانیم مطالعات اسلامی را به‌عنوان شاخه‌ای از آن در نظر بگیریم. یکی از سوالات اساسی آن کنفرانس این بوده که «اظهارنظر فردی خارج از یک دین دربارهٔ آن دین و به‌طور خاص دیدگاه غیرمسلمانان دربارهٔ اسلام و شناخت آنان از عقاید و شعایر مسلمانان تا چه اندازه معتبر است؟» فضل‌الرحمان به‌عنوان مسلمان معتقد و مدافع اندیشه‌های اسلامی در پاسخ به این سؤال می‌گوید که غیرمسلمان به‌شرطی می‌تواند دربارهٔ موضوعات اسلامی تحقیق کند که تحقیقش آگاهانه و همدلانه باشد. بنابراین، چنانچه مطالعات اسلامی را شاخه‌ای از رشتهٔ جدید مطالعات ادیان بدانیم، خودبه‌خود مسئله‌ها و سوالاتی در آن طرح می‌شود و محققان مختلف مسلمان و غیرمسلمان در کنار هم می‌توانند دربارهٔ آن‌ها فکر کنند.

یکی دو نکته هم در صحبت‌های دوستان بود که من می‌خواهم از زاویه‌های دیگر به آن‌ها بپردازم. ما با ترجمهٔ این دایرةالمعارف می‌خواستیم وضعیت مطالعات قرآنی در غرب را به محققان ایرانی نشان دهیم. مثلاً گوشه و کنار ممکن است گفته شود سهم منابع شیعی و ایرانی در دایرةالمعارف قرآن ناچیز است. این یک واقعیت است، اما در علت‌یابی این واقعیت، به جای انتقاد و اتهام، می‌توان به آن از این زاویه نگاه کرد که شاید کم‌کاری از ما بوده، یعنی

ما چنان که باید خود را به آن‌ها نشاناسانده‌ایم و در نوشته‌های به زبان انگلیسی کمتر حضور داریم یا اصلاً حضور نداریم و سهم‌مان بسیار اندک است. در این دایرةالمعارف مؤلفانی از کشورهای اسلامی حضور دارند، البته غالباً از اهل سنت. غیر از این، باید گفت که در تحقیقات بین‌المللی دربارهٔ اسلام و قرآن، آن‌ها اسلام سنی را جریان اصلی اعتقادات و اعمال اسلامی می‌دانند و از این رو در این مجموعه مثلاً مدخلی با عنوان «اهل سنت و قرآن» نداریم؛ اما چون به شیعه - نظیر معتزله - به‌عنوان یکی از فرق اسلامی می‌پردازند، به آن مدخل مستقل و نسبتاً مفصل «شیعه و قرآن» را اختصاص داده‌اند. در دیگر مدخل‌ها نیز اگر شیعه نگاهی خاص و متفاوت داشته، به آن اشاره کرده‌اند. مثلاً در مدخل «اهل بیت» بیشتر به آرای شیعی اشاره شده است.

نکتهٔ دیگر اینکه باید بین رویکرد ترویجی و تبلیغی و رویکرد آکادمیک و محققانه تمایز قائل شویم. ما در این دایرةالمعارف با رویکرد دوم مواجهیم. حتماً کاستی‌هایی هست و این کاستی‌ها پیش از آنکه منتقدان ایرانی آن‌ها را دریابند، در معرفی و نقدهای مفصلی - که معمولاً در سنت علمی غربی بر کتاب‌های تازه منتشر شده می‌نویسند - طرح شده، خیلی بیشتر و جدی‌تر از آنچه در ایران به‌عنوان نقد دایرةالمعارف قرآن انجام شده است. این رویکرد اقتضات خود را دارد و باید از این منظر به دایرةالمعارف قرآن نگاه کنیم. من نمی‌دانم آن مدعا که این دایرةالمعارف غرب‌مدارانه

به مثابه کلیتی واحد سخن گفت؟ اینجا مجال تحلیل و نقد آرای سعید نیست، اما تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که اندیشه‌های سعید به‌ویژه بر جهان عرب بسیار تأثیرگذار بوده‌اند، و حاصل آن انتشار نقدهای ایدئولوژیک و سیاست‌زده و ردیه‌های جدلی فراوان به زبان عربی بوده است. این نوشته‌ها در دسترس و مورد استفادهٔ برخی نویسندگان ایرانی قرار گرفته و از این رو، شما با این پدیدهٔ جالب‌توجه مواجه می‌شوید که در نوشته‌های فارسی‌زبان - از جمله در همان مواردی که شما نام بردید یا مثلاً در کتابی با عنوان مستشرقان و قرآن - منابع تحقیق یکسره به زبان عربی است و از اصل منابع اروپایی نشانی نیست. من منکر تأثیر انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی در تحقیقات برخی از غربیان دربارهٔ اسلام به‌ویژه در سدهٔ گذشته نیستیم، اما بر این باورم که در وهلهٔ اول حتی برای اثبات چنین ادعایی هم نیازمند کار علمی و پژوهشی جدی هستیم. بسیاری از خاورشناسان سه چهار زبان اروپایی و دو سه زبان اسلامی می‌دانسته‌اند و در دوره‌ای سودای شناخت جهان اسلام را در سر می‌پرورانده‌اند. آیا به‌سادگی می‌توان دربارهٔ آثار اینان اظهارنظر کلی و گنراهی کرد و یک نگاه را گرفت و تعمیم داد؟ وانگهی آیا امروزه وضعیت مطالعات اسلامی و قرآنی در غرب مانند گذشته است؟

در ۱۹۸۰ در آریزونا آمریکا کنفرانسی برگزار می‌شود با موضوع «نقش و جایگاه مطالعات اسلامی در حوزهٔ مطالعات ادیان». این زمانی است که کم‌کم مطالعات اسلامی دارد به زیرشاخه‌ای از



نوشته شده، بر چه شواهدی تکیه دارد، اما می‌دانم که در این دایرةالمعارف مؤلف یهودی، مسیحی و مسلمان هست، مؤلف هندی، پاکستانی، ترک عرب و ایرانی هم هست. وقتی این‌ها را می‌بینیم باید نقدمان کمی محتاطانه‌تر باشد. به گمان من، مدخلی که محقق یهودی نوشته، اگر امضای زیر آن مقاله را برداریم، خواننده متوجه نمی‌شود این مقاله را یهودی نوشته، یا مسلمان یا مسیحی. در واقع، چون استانداردها و روش در دنیای غرب مشخص و جاافتاده است، معمولاً یک اسلوب رعایت می‌شود. هرچند کسانی که به‌عنوان مؤلف انتخاب شده‌اند، کسانی هستند که در فضای غربی درس خوانده‌اند، برای اینکه آن‌ها با این معیارها آشنا هستند و با آن‌ها خو گرفته‌اند. معلوم است طراحان این دایرةالمعارف به سراغ فلان محقق یا مؤلف مقیم قم یا مشهد نرفته‌اند که تاکنون مقاله‌ای را به زبان انگلیسی نه که نوشته حتی نخوانده است. مقالات محققان شیعی مقیم ایران در مجلات مطالعات اسلامی و قرآنی غربی انگشت‌شمار است. چرا باید انتظار داشته باشیم ویراستاران این دایرةالمعارف مدخلی را به یک ایرانی سفارش دهند که تا به حال هیچ کار پژوهشی منتشرشده‌ای به زبان انگلیسی از او ندیده‌اند یا اگر دیده‌اند با معیارهای پژوهشی بین‌المللی سازگار نبوده است. اگر پنجاه نفر، صد نفر بودند که در مجلات غربی مقاله داشتند یا به زبان انگلیسی کتاب نوشته بودند، آن وقت این انتقاد وارد بود. این واقعیت یکی دیگر از فواید ترجمه این اثر است که ما دریابیم سهم‌مان از

قرآنی را به سمت خود جذب کند؟ آیا با انتشار چنین کاری به زبان فارسی، می‌توان امید داشت که تحولی در رشته علوم قرآنی و مطالعات قرآنی آکادمیک پدید آید و استادان و دانشجویان این رشته به‌عنوان الگوی علمی از آن بهره بگیرند؟ می‌توانیم امید داشته باشیم در آینده تأثیرش را در رساله‌ها، پایان‌نامه‌های فراوانی که هر ساله در فضای دانشگاهی انجام می‌شوند و مقالات علمی و کتاب‌های متعددی که سالانه منتشر می‌شوند، مشاهده کنیم؟ می‌توانیم انتظار داشته باشیم که در مجلدات بعدی دایرةالمعارف قرآن کریم که در قم منتشر می‌شود، تغییر نگرشی و روشی رخ دهد؟

**خندق آبادی:** دانش مثل بسته یا جعبه‌ای نیست که در اختیار قوم یا گروهی خاص باشد؛ در دانش دادوستد هست. الان می‌گوییم کار بومی یا کار غربی؛ اما اگر از این فضا بیرون بیابیم می‌بینیم که این تقسیم‌بندی بی‌معناست. دادوستدی در حال انجام است و ما می‌خواهیم با ترجمه این کار رونقی به این دادوستد بدهیم. این کار مختص ترجمه از انگلیسی به فارسی نیست؛ چنان که می‌بینیم کتاب‌هایی از زبان آلمانی یا فرانسه به انگلیسی ترجمه می‌شوند یا اینکه محققان کشورهای غربی معمولاً به زبان‌های مختلف اروپایی تسلط دارند. در واقع، این ترجمه‌ها موجب تسهیل دستیابی به مطالب و رواج آن دانش می‌شود. البته روشن است که این دایرةالمعارف ویژگی‌هایی دارد که در نمونه‌های مشابه فارسی غایب است؛ مثلاً

مطالعات قرآنی در رده بین‌المللی چه اندازه است.

**آقای:** به هر روی، دایرةالمعارف قرآن در حال ترجمه به فارسی است؛ جلد اول آن منتشر شده و از وعده‌های داده‌شده باید خوشبین باشیم که در آینده نزدیک باقی مجلدات آن هم چاپ شود. اما پیش از این ما دایرةالمعارف‌های قرآنی به زبان فارسی داشتیم؛ برای نمونه، سال‌ها پیش مجموعه دوجلدی ارزشمندی به ویراستاری آقای بهاء‌الدین خرمشاهی به نام دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی منتشر شده بود، همچنین مرکز فرهنگ و معارف قرآن در قم کاری عظیم در دست دارد با عنوان دایرةالمعارف قرآن کریم که تاکنون چندین جلد آن منتشر شده ولی هنوز به اتمام نرسیده است. این‌ها کارهای بومی محسوب می‌شوند. ترجمه دایرةالمعارف قرآن در کنار دایرةالمعارف‌های فارسی چه ضرورتی داشت؟ به بیان دیگر، چه مزیت‌هایی در این کار هست که خواننده را ترغیب کند به جای مراجعه به دایرةالمعارف‌های فارسی که قاعدتاً با سلاقی و انتظارش سازگارتر است و با آن‌ها راحت‌تر ارتباط برقرار می‌کند و همدلی بیشتری با آن‌ها دارد، به سراغ این مجموعه بیاید؟ در ادامه این پرسش، سؤال دومی هم قابل طرح است. آقای عباسی گفتند که دایرةالمعارف قرآن یک کار آکادمیک و محققانه است. دایرةالمعارف قرآن برای فضای آکادمیک ما چه بهره‌ای دارد؟ آیا این دایرةالمعارف این قدر بر کارهای ایرانی برتری و تفوق دارد که متخصصان علوم

از لحاظ روشی، تحقیقات داخلی غالباً به روش درون‌دینی انجام می‌شوند، اما با ترجمه این دایرةالمعارف روش برون‌دینی را هم معرفی می‌کنیم که محققان ما از آن هم بهره بگیرند. اما فایده این ترجمه به فارسی را وقتی می‌توانیم به‌طور عینی دریابیم که فرضاً مدخل «خوارج» را که هم در دایرةالمعارف اسلام نوشته شده و هم در دانشنامه جهان اسلام با هم مقایسه می‌کنیم. فارغ از اختلاف روشی، می‌بینیم خیلی از مطالب مشترکند، با اینکه آن مدخل را یک مؤلف غربی نوشته و این را یک مؤلف مسلمان. همان بخش مشترک دلیل موجهی است برای ترجمه این کار به فارسی؛ یعنی وجوه اشتراک بسیار زیاد است. وقتی می‌گوییم در دایرةالمعارف قرآن رویکرد اهل سنت غالب است، لزوماً این رویکرد با نگاه شیعی مخالف نیست، بالاخره هر دو مسلمانند و اشتراکاتی دارند. فصل مشترک این‌هاست که برای ما کارآمدی دارد. حتی مباحث اختلافی هم می‌تواند مفید باشد. چون اگر می‌خواهیم از اشکالات غربیان در فهم و تفسیرشان از قرآن انتقاد کنیم، اول باید از مطالعات آنان اطلاع داشته باشیم. بنابراین، ترجمه ما این جنبه از مطالعات داخلی را هم غنی می‌سازد. حتی همین تقابلی می‌تواند ما را پربارتر کند. ترجمه چنین دایرةالمعارفی برای خوانندگان ایرانی ضروری است، چون با این مباحث آشنا نیستند، خیلی از کتاب‌ها و نویسندگان را نمی‌شناسند. در ایران نمونه‌ای مشابه نداشتیم که مطالعات قرآنی غربی در مجموعه‌ای کامل و جامع به خوانندگان



ایرانی معرفی شده باشد.

امتیاز اساسی این دایرةالمعارف این است که این کار تمام شده است. کاری که در ایران در حال انجام است، با این روندی که پیش می‌رود، معلوم نیست کی تمام می‌شود. خواننده می‌خواهد الآن دیدی کلی نسبت به قرآن به دست آورد و نمی‌تواند منتظر بنشیند تا حرف «ی» آن دایرةالمعارف منتشر شود. دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی آقای خرمشاهی هم با وجود فضل تقدّم، خیلی مختصر است و صرفاً خواننده را با کلیتی از مباحث در قرآن و تفسیر آشنا می‌کند. اما این دایرةالمعارف دیدی کلی از مطالعات قرآنی انجام شده در غرب در اختیار خواننده قرار می‌دهد. البته این نقصی بر کار آقای خرمشاهی نیست، چون هر دایرةالمعارفی به یک هدفی نوشته می‌شود.

**صادقی:** به جز آن ویژگی‌هایی که تاکنون برای دایرةالمعارف قرآن شمرده شد، یک ویژگی خاص هم می‌توان در عنوان مدخل‌های آن یافت که هم در مقدمه ما و هم در مقدمه ویراستار انگلیسی به آن اشاره شده است. مخاطب این کار کسی در نظر گرفته شده که به مطالعات ادیان علاقه دارد و می‌خواهد بداند آنچه درباره ادیان دیگر گفته‌اند، در اسلام به چه شکلی وجود دارد. بنابراین، به جز مدخل‌های قرآنی، در این دایرةالمعارف مدخل‌هایی گنجانده شده که ناظر به مطالعات ادیان است. این مدخل‌ها امتیازی به این دایرةالمعارف می‌دهند که می‌تواند در دانشجویان ما در ایران

علوم انسانی و اجتماعی به‌طور عام هستند. ممکن است در آینده بتوان مخاطب گسترده‌تری هم برای آن تصور کرد.

اما درباره مزیت این دایرةالمعارف. اگر میان مدخل‌های این دایرةالمعارف با آنچه تا به حال در دایرةالمعارف‌های فارسی موجود دیده‌ایم مقایسه‌ای انجام دهیم، موضوع روشن‌تر می‌شود. مدخل‌های مقوله‌های مختلفی را شامل می‌شوند. مهم‌ترین آن‌ها مدخل‌های اعلام است. یک تفاوت - که شاید نقطه‌ضعف این دایرةالمعارف باشد - آن است که در این دایرةالمعارف از مدخل‌های مختص مفسران خبری نیست، درحالی‌که مثلاً در دانشنامه آقای خرمشاهی حجم زیادی به شرح‌حال‌ها اختصاص داده شده است. در این دایرةالمعارف اشخاص و اعلامی مدخل شده‌اند که با در قرآن اسمی از آن‌ها برده شده یا در قرن نخست تأثیرگذار بوده‌اند، مثلاً برخی از خلفا و صحابه. گروه دوم مفاهیم هستند که آقای صادقی به نمونه خوبی اشاره کردند که مثالی از یک مفهوم درون قرآنی بود. من می‌خواهم یک گروه دیگر از مفاهیم را هم اضافه کنم؛ مثلاً مدخل «استعاره» که در آن به کارکرد استعاره در قرآن و تلقی‌های مفسران مسلمان از آن پرداخته شده، یا مدخل «تشبیه» که در آن از یک طرف تشبیه ادبی مورد نظر بوده و از طرف دیگر تشبیه به معنای انسان‌نگاری خدا. گستره این مقوله از مفاهیم در این دایرةالمعارف شگفت‌انگیز است. حتی مدخل‌های ناظر به مفاهیم رایج علوم قرآنی مانند نسخ، اعجاز، تحریف، وحی و نظایر این‌ها هم گرچه از حیث

قالب و چارچوب ممکن است تکراری به نظر برسند، اما چون نگاه نویسندگان عمدتاً تاریخی و متفاوت بوده، آن‌ها را به مدخل‌هایی مفید و جذاب بدل کرده است. مثلاً در مدخل «تفسیر در دوره معاصر» اطلاعاتی ارائه شده که در میان نوشته‌های فارسی کم‌نظیر، اگر نگویم بی‌نظیر، است. اما گذشته از همه این‌ها، بخش جالب‌توجه این دایرةالمعارف مقوله دیگری است که در آن رابطه یک علم یا رشته علمی با قرآن بررسی شده است. مطمئنم بخشی از اطلاعاتی که در این مقالات آمده، برای نخستین بار است که به فارسی طرح می‌شوند؛ مدخل‌هایی نظیر «باستان‌شناسی و قرآن»، «سکه‌شناسی و قرآن»، «خوشنویسی و قرآن»، «هنر و معماری و قرآن» و «پزشکی و قرآن». این‌ها مدخل‌هایی کاملاً جدیدند و کسانی که در داخل مشغول تهیه دایرةالمعارف قرآنی هستند، می‌توانند در گزینش مدخل‌ها و استناداتشان از آن‌ها بهره ببرند.

در مجموع، ما در پی آن بوده‌ایم که گفت‌مان آکادمیک مطالعات قرآنی را، آن گونه که در طراز بین‌المللی در جریان است، به خواننده فارسی‌زبان معرفی کنیم و در تثبیت آن بکوشیم. مدخل‌های این دایرةالمعارف و نوع نگاه و رهیافتی که به موضوعات دارد و نیز منابعی که معرفی می‌کند می‌تواند ایده‌هایی نو در ذهن دانشجویان و پژوهشگران ایرانی بیافریند و الهام‌بخش پژوهش‌های نوین و رساله‌های جدید دانشگاهی در حوزه قرآن‌پژوهی باشد.

و علاقمندان به مطالعات قرآن نگاهی مفهومی‌تر به قرآن ایجاد کند. برای نمونه، مدخل «بی‌اعتنائی» (Indifference) یک عنوان قرآنی نیست، بلکه این موضوع به‌عنوان مسئله‌ای که در دوران جدید در مطالعات ادیان محل توجه است، در این دایرةالمعارف آمده است. اتفاقاً به نظر من، به‌عنوان کسی که سالیان طولانی با قرآن انس داشته و کمابیش با این مطالب آشنا بودم، این مدخل بسیار عالی هم نوشته شده است. این مدخل‌های مفهومی، که شاید بشود عنوان مناسب‌تری هم برایشان پیدا کرد، امتیاز خاصی به این دایرةالمعارف می‌دهد و راه را برای پژوهش‌های امروزی و برآورده کردن نیازهای جامعه دانشگاهی در جهت‌دهی به مطالعات قرآنی جدید، باز می‌کند. من خیلی خوشبین هستم به اینکه واقعاً این ترجمه به مطالعات قرآنی ما جهت دهد و نگاهی امروزی‌تر به قرآن در فضای دانشگاهی ایجاد شود. به تعبیر دیگر، آن فضایی را که متأسفانه در گروه‌های علوم قرآنی هست - یعنی تکرار حرف‌های پیشین که با جامعه امروز تناسب ندارد یا پاسخگوی نیازها نیست - عوض می‌کند و راه را باز می‌کند برای کارهای پژوهشی درباره قرآن متناسب با جامعه جدیدی که در آن زندگی می‌کنیم و نیازهایی که در آن هست.

**عباسی:** فکر می‌کنم مخاطب این ترجمه بیشتر دانشجویان و محققان حوزه مطالعات قرآنی به‌طور خاص، و مطالعات ادیان و حتی

